

این نامه در دو بخش میباشد :

- 1- بخش اول در مورد ماجراهای من بعد از انقلاب می باشد که البته به شیوه بسیار بسیار کوچک شده در میزان (نانو) است
- 2- بخش دوم گفتگوی من و شما را در باره موزیک پاپ در بر میگیرد .

من همواره برپایه رک گویی در هر زمینه و بویژه واقعیات موزیک و پیرامون آن دشمنان بسیاری داشته و دارم که به همه آنان احترام می گذارم و باورم بر این است که با نوشتار زیر شاهد واکنش های تازه بسیاری هم خواهم بود. از این بابت هیچ گونه هراسی ندارم، چون هدف همه ما پیشرفت و سربلندی فرهنگ این سرزمین می باشد. باید این را بگویم که سالهای زیادی را چشم براه این بودم که شخص دیگری این حرف ها و آگاهی ها را با مردم در میان بگذارد ، اما در نهایت ناگزیر شدم خودم آنها را با شما در میان بگذارم و از این کار بسیار هم خوشحالم ، هر چند که با دشمنان تازه ای هم رو برو خواهم شد.

پیش از آن که گفتگو را با شما آغاز کنم از آنجا که در این پیج که در آغاز راه است ، و نیز در 9 سال گذشته همواره کارهای تازه و بویژه آلبوم «ملک جمشید» را از من میخواهید باید به آگاهی شما دوستان و یاران مهربان برسانم که بطور کلی من از آغاز انقلاب تا کنون که نزدیک به 35 سال از آن می گذرد به مدت 25 سال ممنوع الکار بوده ام وهم اکنون نیز ممنوع الکار می باشم.(تمامی کارهای من بعد از انقلاب منهای راز دل که در استودیو انجام شد با ابزار خانگی و غیر حرفه ای و ابتدایی تولید شده) در زمینه ممنوع الکاری یک هنرمند( منهای کسانی که به دنبال کارهای اصلی خود مانند بساز بفروشی و... رفتند)که در جامعه خودش محبوب و شناخته شده می باشد (بدون ارزیابی هنری کارش) نباید براحتی از روی آن گذشت.

وحشت انگیز ترین مجازاتی که در زمان ساسانیان مرسوم بوده (شکنجه نه مرگ) نام داشته و آن بدین قرار بوده که جلاد نخست انگشتان دست ها و پاها سپس دست ها را تا مچ و پاها را تا پاشنه ، پس از آن دست ها را تا آرنج و پاها را تا زانو می برید و آنگاه گوش و بینی و سر انجام سر را قطع میکرد . این قبیل اعدام شدگان را نزد حیوانات وحشی می افکندند (درآن هنگام این گونه شکنجه ها در همه جهان مرسوم بوده است). به باور من تحمل ممنوع الکاری یک هنرمند واقعی از این شکنجه هم سنگین تر است ، چون نخست این که درآن مجازات در فاصله کوتاهی مجرم تلف و از ادامه شکنجه رها می شده ولی در مجازات ممنوع الکاری ( منهای چند استثنا آنها در میزان بسیار محدود) قید زمان وجود

ندارد و در عمل مانند این است که با اتومبیلی متهم بدون جرم را به میان کویری ببری و در آنجا به کویر بسپاری اش و به آبادی برگردی تا در آن برهوت آن بیچاره در تنهایی مطلق ذره ذره بخار شود.

بر همین پایه بود که بسیاری از این هنرمندان (وارونه شدن ناگهانی جایگاه شان) (چون در فاصله بسیار کوتاهی (چند ساعت) همه آنها از یک چهره دوست داشتی در جامعه به یک چهره پلید و... تبدیل شدند) به بیماری های افسردگی شدید بر پایه آواری از ناامیدی و ترزل شخصی در تنهایی مطلق با مرگهای زود هنگام از دنیا رفتند (رها کردن هنرمندانی شناخته شده در جامعه بدون داشتن هیچگونه بهره مندی از مزایای شهروندی و... سزاوار نبود). غم انگیزتر از همه این که هنوز مدت کوتاهی از جان سپردن این متهمان بدون جرم نگذشته است ، که امروزه همان به اصطلاح جرم ها در میزان بسیار پست تری مورد پشتیبانی هم قرار گرفته است ! انگیزه ممنوع کاریهای خودم را هنوز نمی دانم . برای حکم اول (آغاز فترت) که در آغاز انقلاب 17 سال به طول انجامید و من ممنوع الچهره و حتا ممنوع الخروج هم بوده ام ، شاید بتوان آنرا به عوارض و نشانه های انقلاب ها نسبت داد (از داشتن لیسانس جامعه شناسی هم همانگونه که میدانید نمیتوانستم بهره مند شوم) ، که با پخش آلبوم سیب نقره ای و آغاز دوباره موزیک پاپ در ایران این ممنوعیت برطرف شد(که تولید این آلبوم هم ماجراهای شنیدنی خود را دارد). اما برای بار دوم (فترت) که اکنون 9 سال از آن می گذرد هنوز پاسخی پیدا نکرده ام. حکمی صادر شده است (پنهانی، چون اگر قانونی بود می بایست به صراحت و روشنی اعلام می شد) که بر پایه شواهد موجود ، نه شاکي وجود داشت و نه مجرمی و نه جرمی اتفاق افتاده بود ، همچنین نه دادگاهی (محکمه ای) و نه مراتب دادرسی مانند وکیل و قاضی و هیات منصفه و نه رای صادر شده ای . اما شگفت این که حکم (در پشت درهای بسته) داده و اجرا می شود . آنهم حکمی بدون قید زمان (بالاخره در همه دنیا هر حکمی زمانی مشخص دارد) و نتیجه این که بر پایه این حکم آلبوم (ملک جمشید) من که مجوز تمام مراحل ممیزی شعر و موزیک و ... را گرفته بود به ناگاه جلوی پخش آن گرفته شد( تا کی ؟ کسی پاسخگو نیست و خدا میداند) .

صرف نظر از زحمات چند ساله و سرمایه گذاری تولید و بویژه نادیده گرفتن تاثیر این آلبوم در موزیک پاپ ایران درست مانند این است که شخصی را به مدت 9 سال پا در هوا نگه دارند (بدون کوچکترین فکری در زمینه ادامه زندگی و شیوه درآمد زایی و هم چنین مسئولیت هایی که خانواده و جامعه بر دوش او گذارده اند) البته من با تمرین های سخت و

دشوار و نفس گیری که در زمان آن 17 سال در کوله بار زندگی خود داشتم توانستم از پس آن برآیم . باور کردنی نیست اما باور کنید که در تمام این مدت ، رادیو (بدون توجه به قانون و حقوق مولف و مصنف) کارهای مرا با تکه تکه کردن و ادیت های ناشیانه (چسباندن تکه های بریده شده یک ترانه) هر گونه که خود دلش می خواست پخش می کرد ، صد البته بدون آوردن نام من . برای نمونه همان صداهای کرال بانوان تصویب شده در وزارت ارشاد را هم حذف میکرد . خوشبختانه در همین هنگام بود که از سوی پژوهشگران جهانی و همینطور مهمترین رسانه ها و نشریات تخصصی دنیا (Rolling Stone , Daily News , Los Angeles Times, Independent , The Sunday Times , و ...) بر پایه آلبوم های جهانی زنجیر خود را خودت بباف (Forge Your Own Chains) و بویژه آلبوم خودم برگشت از لبه پرتگاه (Back From The Brink) (در جایگاه موسیقی دان جهانی و یا نابغه موزیک شرق و یا پدر خوانده موزیک راک ایران) به جهان معرفی شدم و همین انگیزه ای شد که از سوی فستیوال های بزرگ جهانی رد بول (Redbull) و ... بویژه بزرگترین فستیوال موزیک در جهان (ترانس موزیکال)(Trans Musicales) در فرانسه که برجسته ترین موسیقی دانان جهان آرزوی افتخار ورود به آنرا دارند گزینش و دعوت شوم ، که نشانه های آن در سایت می باشد .

با این که این جهش مهم در موزیک برای اولین بار انگیزه ورود موزیک راک ایران به حیطه و گستره موزیک جهان شد و افتخاری بر افتخارات ایران (در زمینه موزیک) اضافه کرد ، شگفتا که در ایران با سکوتی بزرگ و معنی داری بر گزار شد . این هم برای من باور نکردنی بود ، که از یک سو از طرف ممیزان شناخته شده در موزیک جهان برگزیده و دعوت شوم اما از سوی دیگر در کشور خودم ممنوع الکار باشم . این تلخ ترین و غم انگیزترین حسی است که انسان خودش را در سرزمین و کشور خودش که از جان بیشتر دوستش دارد غریب و تنها ببیند . به هر حال باید بگویم که این فترت 9 ساله اخیر بیشتر به سود شما و موزیک کشور شد ، چون با تکیه بر این جمله پند آموز که (یک پرنده دست آموز خانگی هم باید پرواز کند تا پرواز را فراموش نکند) تمام وقتم را برای کار در زمینه موزیک گذاشتم و بر همین پایه کارهای تازه ای را انجام داده ام .

اکنون هنوز یک ماه نشده است که این پیچ آغاز به کار کرده است و من بر پایه آزمایش و تجربه باور دارم که با مهر همه یاران مهربانم در ایران و خارج از ایران ( بدون داشتن پیچ و ... ) که به میلیون ها هم می رسد در صورت ادامه این روند ( چون در حال حاضر نمیتوانم از روشهای استاندارد و معمول پخش در ایران استفاده کنم ) ناگزیر باید روشی

دیگر را گزینش کنیم که به خواسته های خودمان در زمینه موزیک و رسیدن آلبوم های تازه به دست شما گرامیان و هم چنین پخش کارها دست بیابیم .

در آخر لازم میدانم به پرسش بسیاری از شما یاران مهربانم که در زمینه ( چرا با اینهمه نابسامانی ها و بی مهری ها و جلوگیری از پخش کارها و هم چنین نوآوری ها و ایده های تازه تان و ... از ایران نرفته اید و اگر می رفتید امروزه در جهان شهره و چنین و چنان بودید ) باید بگویم حرف شما درست است اما بدیهی است که ساختار شخصیتی افراد و شرایط زندگی آنان متفاوت میباشد . به باور من رفتن از میهن همواره دو نشان بد دارد یکی این که برای همیشه پسوند (فراری) به آن شخص سنجاق می شود و مهمتر آن که با فرار از واقعیت ها و دشواری ها میهن را در برابر خطرها تنها می گذاریم و اگر بر فرض میزان عمل به این روش به بالا ترین حد خود ( یعنی همه ) برسد دیگر کسی در میهن باقی نمی ماند (به ویژه که هم اکنون این تعداد به میزان جمعیت یک کشور هم رسیده است) و باور دارم که می دانید که من به ایران و ایرانی عشق می ورزم.

با پوزش از این که زیاد از اندازه داد سخن دادم و نوشتم . می دانم که شما هم اصلا حوصله ندارید ، اما دانستن آنها پس از گذشت 35 سال فقط لازم بود و نه کافی .

برویم سر اصل ماجرا :

استاد بی چون و چرا و ارجمند فرامرز پایور نوازنده بی همتای سنتور(همواره یادش گرامی باد) به گونه ای که از گفته های ایشان بر میاید این بود که : «ما بیشتر به شنونده خوب نیاز داریم تا نوازنده خوب»



بر پایه همین سخن ناب گفتگوی خود را با شما آغاز میکنم . با اینکه بخوبی میدانم هنرمندان و موزیسین های بسیار خوب و برجسته ای در ایران هستند و پیشرفتهای فراوانی

هم داشته اند ، اما همواره از این ناراحتی که شرایط آنها را به سمت و سوی می کشاند که به ضرر آنها و فرهنگ ایران میباید.

لازمه هر پیشرفتی تکامل نیست ، چون همین پیشرفت بود که منجر به بمب اتمی شد و... در این هنگام که موزیک پاپ ایران حتا در سنجش با همسایگان خود ، باتوجه به پیشرفت آنها در این سال ها ، به هیچ گونه جایگاه شایسته اش را دار نمی باشد . به باور من ، یکی از مهم ترین انگیزه های این پس افتادگی ، پشتیبانی شنونده (مخاطب) ایرانی بر پایه تربیت بد دیرین شنیداری اش می باشد (هیچ کس در دنیا بی تربیت نیست حتا تارزان هم تربیت دارد اما تربیتی جنگلی ) زیرا بر پایه قانون عرضه و تقاضا ، اگر تقاضا برای کالای ( در این جا شاید بتوان موزیک را در نقش کالا گفت) بد نباشد عرضه هم صورت نمی گیرد. گزینش اشتباه بر پایه نداشتن آگاهی همواره زیانبار خواهد بود ، بویژه که این گزینش (شمای مخاطب) به دانش و فرهنگ کشور زیان وارد آورد.

از آنجا که در این هنگام موزیک و بویژه موزیک پاپ ، جهانی شده است و موزیک هر کشور یکی از نمادهای پایه ای شناخت دانش و فرهنگ آن بشمار می آید و با توجه به اینکه در این زمینه ما همگام با جهان پیش نرفته ایم، پخش موزیک پاپ ایران منهای تعداد اندکی که در این هیاهو گم میشوند، در شبکه های گوناگون جهانی (همان گونه که همه ما میدانیم و همواره آنرا بیان می کنیم) انگیزه و مایه شرمساری است . چون با پخش این کارها ما چه خواهیم و چه نخواهیم وارد حیطه موزیک پاپ جهانی شده ایم و همه جهان آنرا در جایگاه موزیک پاپ ایرانی می پذیرند و آنرا با دیگر موزیک های کشورهای جهان سنجش میکنند. این نابسامانی هنگامی بیشتر خود را نشان می دهد و ته مانده آبروی موزیک ما را به خطر می اندازد که کمی هم به موزیک پاپ کشورهایمانند افغانستان و لبنان و ترکیه و... گوش دهیم .

من با نوآوری و پیوند و آمیزش در موزیک شرق و غرب بسیار موافقم و این شیوه را از آغاز هم در گفتگوهای موجود آن هنگام گفته ام و هم در سازبندی های کارهایم انجام داده ام ، اما به تازگی و در سالهای گذشته شاهد نوعی آمیزش و پیوند موزیک سنتی ایران و موزیک غربی بوده ایم که نشان از ناآگاهی کامل و بویژه نداشتن مسئولیت و احترام در حفظ جایگاه و مقام هر دو موزیک و فرهنگ های آن سرزمین ها می باشد و اوج این ناراحتی ها هنگامی است که رسانه های گروهی ایرانی هم مانند نقل و نبات آنها را به نمایش می گذارند . غافل از اینکه پخش این کارها به موزیک و فرهنگ سرزمین خود آنها هم زیان وارد میکند . بویژه آن که مردم کشور های دیگر هم با شنیدن آنها پی به بزرگی

و شکوه موزیک سنتی و فرهنگ ما نخواهند برد. باید گفت برای مورد توجه قرار گرفتن از سوی دیگران به غیر از راه های غیر معمول و بهت آور و خنده آور ... راه های عاقلانه دیگری هم هست بدون اینکه موزیک و فرهنگ دیگران و خودمان را به بازی بگیریم. شکی نیست برای نمونه اگر شخصی با لباس غیر معمول (بالماسکه) در روز روشن به خیابان برود مورد توجه و خنده و... قرار خواهد گرفت .

از آنجا که موزیک و فرهنگ دو سرزمین ابزار آزمایشگاهی نیستند که با روش آزمون و خطا با آن روبرو شویم. بنابراین برای انجام چنین کار مهمی ( پیوند و آمیزش موزیک دو فرهنگ گوناگون ) دست کم داشتن سه مورد پایه ای زیر :

1 - آگاهی لازم (نه کافی) به موزیک سنتی ایران(دستگاه ها و گوشه ها و سازها و صدا دهندگی آنها و... که بر پایه گستردگی و پیچیدگی و هم چنین دشواری یاد گیری آن ، کار یک روز و دو روز و یا یک سال و دو سال نیست.

2 - آگاهی لازم (نه کافی) به موزیک غربی ، که آنها بر پایه وجود فرم ها و سبک های زیاد و گوناگون در کشورها و فرهنگ های جهان کاری بس دشوار میباشد و با زمانی کوتاه به هیچگونه نمیتوان آنرا فرا گرفت.

3 - داشتن توانایی و برخورداری از استعداد و خلاقیت و نوآوری در پیوند و آمیزش دو موزیک و دو فرهنگ

لازم است اما باز هم کافی نیست. چون در آخر کار ممکن است باز هم نتیجه کار موزیک شایسته و قابل ارایه برای هر دو فرهنگ نباشد .

برای آشنایی و آگاهی از روش نشریات و دلالات و واسطه های ناآگاه و ... که با بمباران تبلیغاتی و سوء استفاده از ناآگاهی مردم انجام می شد و هم اکنون هم انجام می شود ، ناگزیر فقط به چند مورد اشاره میکنم.

1 - واژه انگلیسی «جز» که در ایران به اشتباه آن را «جاز» می گویند . نوعی موزیک است که به وسیله سیاهان آمریکا در قرن 19 بنیان گرفت و بتدریج در همه آمریکا و اروپا گسترش یافت . پایه این موزیک آواهایی است که سیاهان آمریکا برای بیان غم و غربت و احساسات خود با سازهای بادی و کوبه ای اجرا میکردند . دو نشان بارز این موزیک بدیهه سرایی و بدیهه نوازی میباشد. از برجستگان این موزیک می توان از ( لویی آرمسترانگ ترومپت نواز سیاه پوست) و(دوک الینگتون پیانیست سیاه پوست) نام برد.

تا آنجا که من می دانم این موزیک «جز» در ایران به صورت جدی و یا حتا به صورت شوخی هم وجود نداشته است. اما نشریات ناآگاه و دلالان سود جو و... ویگن گرامی خواننده خوش آواز و تاثیر گذار در موزیک پاپ ایران را (سلطان جاز) معرفی کردند و این در حالی بود که خودشان هم نمی دانستند چه می گویند و چه می نویسند و به چه میزان مردم را گمراه میکنند.

(بدیهه) واژه ای عربی و به معنای ناگهانی میباشد و بدیهه سرایی در موزیک به مفهوم خواندن و یا نوازندگی بلادرنگی است که از پیش تعیین شده نباشد.

اشتباه دیگری که هنوز در ایران باقی مانده است نام (درامز) ساز کوبه ای میباشد که نوازنده اش را (درامر) مینامند. اما عموم مردم از قدیم به اشتباه آن را جاز میگویند تا جایی که به هر ارکستر که در آن این ساز (درامز) وجود داشته باشد آنرا ارکستر جاز می دانند.



2 - با تکیه بر تاریخ موزیک ایران در سده گذشته ، و رای همه استادان خیره موزیک سنتی ایران ، فقط قمرالملوک وزیری شاگرد چندین ساله و زبده استاد بزرگ مرتضی نی داود و دیگر استادان بنام در موزیک ایران (بانوی شایسته ای که همه ثروت افسانه ای و هنگفت خود را به فقرا و نیازمندان بخشید و خودش در فقر و نیازمندی درگذشت) را در جایگاه شایسته بانوی آواز ایران و مشهورترین و محبوب ترین خواننده قرن گذشته می شناسد. به گونه ای که شیوه آواز خواندن این تک ستاره آواز و اخلاق ایران مورد تقلید خوانندگان خیره امروزی هم می باشد گرچه هنوز کسی از پس آن بر نیامده است. اما همین هوچی ها و آگهی چی ها کسانی را که حتا به گرد پای این بانوی خیر اندیش و همچنین صدای بی نظیر او از جهات گوناگون (سالها تحصیلات آکادمیک در زمینه موزیک سنتی - درست و بی همتا خواندن - وسعت صدا - قدرت صدا - تکنیک صدا - پاساژها - تحریرها و بویژه شخصیت بی همتای او...) نمی رسند و حتا قابل سنجش با او هم نیستند را

با پسوند های دروغ مانند بانوی آواز - آقای آواز و دیگر لقب های بی مورد اسطوره و حماسه و... که حتما معنی آنها را هم نمیدانند به شما دیکته می کنند.



3 - کنسرت واژه ای فرانسوی می باشد که معنی و مفهوم اجرای برنامه تنظیم شده ای از قطعات موزیک سازی یا آوازی در حضور مردم که به خاطر شنیدن برنامه و هنرنمایی نوازندگان ارکستر گرد آمده اند. اما تا آنجا که من خبر دارم اجرای کنسرت در خارج از ایران اصلا هیچ گونه ربطی به مفهوم و معنی کنسرت واقعی ندارد و دور هم جمع شدن آنها فقط در میزان یک شب نشینی و خوردن آشامیدنی و گفتگو و بویژه رقص می باشد و در واقع اصل ماجرا که شنیدن و هنرنمایی ارکستر میباشد فراموش میشود و اصلا مطرح نیست.

شاید بر همین پایه است که به تازگی شیوه بسیار زنده ای به کار گرفته شده است و آن این است که در اجرای کنسرت ها بجای خواندن و نوازندگی واقعی با لب زدن هماهنگ بر روی آهنگی که پخش میکنند ادای خواندن و نواختن را در می آورند و در حقیقت شب تاریک و روز روشن سر همه را کلاه میگذارند. کسی نیست به اینها بگوید اگر پی کلاه برداری می رفتید پول بیشتری می توانستید به جیب بزنید و یا اینکه در تصاویر شخصی با دست گرفتن سازی که هیچگونه آشنایی با آن ندارد با ادا درآوردن شیوه نوازندگی آن ساز سعی در فریب همه دارد. رفتاری که در هیچ کجای دنیا انجام نمیشود. از همه گستاخانه تر و توهین آمیزتر به جامعه ، شعبده بازی ای میباشد که به تازگی در موزیک ما رواج پیدا



کرده است و از باورنکردنی ترین باورنکردنی ها می باشد و آن این که طرف اول با دادن پول فراوان و غیر معمول شناسنامه کاری و هنری طرف دیگر را میخرد. یعنی اینکه آهنگسازی - نوازندگی- تنظیم ارکستر- و... را که شخص دیگری انجام داده است را براحتی میخرد و با کمال پررویی که در کمتر شخصی ممکن است پیدا شود به نام خودش به جامعه یعنی شمای مخاطب (با این ترفند که همه کارها را خودش انجام داده است) معرفی و می فروشد. شما لحظه ای به این فکر کنید که این دو شخص در تنهایی خود در مورد (شمای مخاطب) چه فکر میکنند. هرگز فکر نمیکنند وضعیت موزیک ما در این میزان نابسامان و آشفته و خراب باشد. توهین بدتر از این نمیشود. این دیگر شعبده بازی نیست بلکه یک کلاه برداری واقعی از جامعه می باشد. با این روند دیگر هنرمند هم معنی و مفهوم و بویژه رسالت و اخلاق خودش را در جامعه از دست میدهد و تا آگاهی های لازم و (نه حتا کافی) در این زمینه نباشد این ماجراهای کثیف و... در ابعاد بزرگتری ادامه خواهد داشت پس از خواندن و دانستن موارد بالاو این که تمام این کارهای خلاف اخلاق در زمینه موزیک بر پایه سوء استفاده از نا آگاهی شما در زمینه موزیک انجام میشود.

می خواهم بدانم شما که امروزه حتا برای هر کار پیش پا افتاده ای هم به کارشناس و متخصص آن مورد مراجعه می کنید، چرا در گزینش موزیک پاپ و چند و چون آن که مستقیماً به نمایش فرهنگ موزیک ایران در جهان پیوند دارد، این روش درست و شناخته شده را انجام نمی دهید و هرکسی را که از سوی هر رسانه و یا در هر آلبوم و یا نشریه زرد و زرد کم رنگ و پر رنگ و یا کارخانه هایی که فرآورده های آن (شعر و آهنگ و تنظیم و خوانندگان نا آگاه و بی گناه از هم کپی شده تاریخ مصرف گذشته) می باشد و حتا گویندگان و نویسندگان این رسانه ها و... در جایگاه مهم موزیک و هنر خوانندگی و آهنگسازی و... به شما دیکته می شود با سادگی هر چه تمامتر می پذیرید!؟

انگیزه این دخالتها و تولید های بی پایه و اساس و اظهار فضل های نا آگاهانه در موزیک پاپ این است که سال های سال است این موزیک بیچاره و بی در و پیکر پاپ (ورود برای عموم آزاد است) مانند کودکی بی پدر همواره ناپدیری های گوناگون کوتاه مدت داشته است و امروزه هر شخص به خود این اجازه را میدهد که در این باره مهم و تخصصی که با آبروی فرهنگ کشور در جهان پیوند دارد داد سخن سر دهد.

بر این پایه من از شما دوستان و یاران مهربان و گرمی با پافشاری هرچه تمامتر می خواهم در گفتگوی بسیار مهمی که در همین زمینه انجام خواهیم داد شرکت کنید و بویژه از دوستان و نزدیکان خود و هر شخص که دلش به حال این وضعیت نا بهنجار می سوزد هم بخواهید

برای آگاهی بیشتر در این گفتگوها شرکت کنند. من باور دارم با آگاهی و یاری همه شما و دیگران این موزیک پاپ که خود شما هم دل خوشی از آن ندارید ، شاید راه شایسته خود را بتواند پیدا کند .

گفتگو را با هشت پرسش کلیدی آغاز می کنم . برای هر پرسش نزدیک به 10 روز پاسخ های شما رامی خوانم و سپس باور و دیدگاه خودم را می نویسم .

پرسش یکم :

1- ترانه چیست و چه مشخصاتی را باید دارا باشد ، چه فرم یا سبک را موزیک پاپ میدانید ؟